

# اشاره به علم دلالت و هرمنوتیک و مسئله اصطلاحات علوم

محمدعلی الحسینی  
ترجمه: عباسعلی براتی

کشمکش داشته باشیم. ما می‌گوییم که از نظر ما مشکل اصلی همین است؛ چرا که فهم اصطلاحات رایج در یک دوره یا یک علم ویژه اصطلاحات «مشترک»، مایه کج فهمی یا سوء تفاهم در معانی و مبانی است؛ زیرا آنگونه که ادعا کرده‌اند، کشمکشها بیشتر صغروی است نه کبروی.

علوم بسیاری از علم دلالت ریشه می‌گیرند که با معانی و مفاهیمی سر و کار دارند که با موضوعات زبانی یا اصولی یا دیگر «دانشهای معرفتی» در ارتباطند که با تفاهم، ارتباط و انتقال نظریات و اندیشه‌ها از راه زبانی سر و کار دارند. متون گفتاری و نوشتاری، ابزارهای انتقال پیام و احساسات بشری و علت اصلی شاخه شاخه شدن سخن و مقصود اصلی و سرآغاز معینی هستند که گوینده یا نویسنده در کرانه‌های سخن و نوشتار بر اثر دیدگاه خود از زندگی و جهان عینی اثر می‌پذیرد. این همان چیزی است که آن را (point of view) می‌نامند که می‌توان آن را از نظر «توحیدی» (بُورَة) هسته اصلی معانی و تمرکز مفاهیم و به گونه‌ای روشنتر «دیدگاه» نامید.

هنگامی که متن «The Text» از ویژگی گوینده یا نویسنده و فضای سخن یا نوشتن تهی گردد، و تنها به کلمات، عبارات و توصیف دلالت‌های آنها پرداخته شود، آن را علم «سمانتیکس» محض می‌نامند، ولی هرگاه به متن از دریچه «گوینده» و ویژگیهای شخصی، فرهنگی، اجتماعی و شرایط محیطی‌ای نگاه شود که متن را پدید آورده است، آن

علم دلالت یکی از گسترده‌ترین شاخه‌های زبان‌شناسی معاصر است. اهل این علم، آن را سمانتیکس (Semantics) می‌نامند که در زبان عربی «سیمانطیقا» خوانده می‌شود، و ما اکنون از دیدگاه توحیدی آن را بیان می‌کنیم و آن را دانش «سمات» (نشانه‌ها) می‌نامیم. این شاخه به نوبه خود از یک شاخه گسترده‌تر جدا می‌شود که در اشتقاق و معنی با آن مشترک است و نظام نشانه‌ها و دلالت‌های آن دو نیز یکی است. این شاخه گسترده سیمیوتیکس (semiotics) نام دارد که در عربی «سیموطیقا» خوانده می‌شود. بیشتر آن را به علم نشانه‌ها و نظام آن (science of signs) می‌نامند که در زبانهای عربی، انگلیسی و زبانهای دیگر در ریشه‌ها و اشتقاقیات یکی است تا جایی که ما به یک شیوه زبانی توحیدی در اینجا رابطه «علم» را با «علامات» و رابطه (science) را با (signs) از نظر آهنگ و دلالت ملاحظه می‌کنیم. این علم را با نام «Semiology» نیز می‌شناسند.<sup>(۱)</sup>

علم سیمانتیک و سیمیوتیک، در هنگام پیدایش بحران در دلالت‌ها، بالاگرفتن اختلافات بر سردال و مدلول و دلالت، در زبان‌شناسی معاصر همیشه داور شناخته می‌شود و در هنگام اختلاف میان وضع، موضوع، موضوع له و واضح (و رفع در مباحث الفاظ اصول فقه) از نظر تعیینی و تعینی، حقیقت و مجاز، جمود و اشتقاق، صورت و معنی و اینگونه اصطلاحات و کاربردها به آن مراجعه می‌شود.<sup>(۲)</sup> ممکن است کسی بگوید، نباید بر سر یک اصطلاح

را پراگماتیکس (Pragmatics) می‌نامند و آن را اینگونه تعریف می‌کنند (The characterization of speaker - medning) که در زبان عربی «براغماطیقیه» نامیده می‌شود و از نظر فلسفی آن را توسعه داده و آن را «الفلسفة الذرائعیة» و «فلسفة ابزاری» می‌نامند. یعنی دلالت‌هایی که به کمک آنها متن از مفهوم زبانی نخستین خود به دلالت‌هایی که مقصود گوینده یا نویسنده است تغییر می‌کند<sup>(۳)</sup> و نیز شرایط شنونده یا مخاطب در گفتگو‌هایی که از مفهوم «مقتضی الحال» برابر با «گفتار» یا «شرایط گفتار» برابر با «مقام» استفاده می‌کند. این تعریف در «علم بلاغت» هم آمده است. به طوری که از نظر صوتی و معنایی با علم «پراگماتیک» نزدیک است هر چند در فلسفه ابزاری معنای منفی دارد.

هنگامی که از دیدگاه توضیح دلالت‌ها و بیان معانی آنها در پی تفسیر «متون دینی» و متون دیگر بر پایه یک «قرائت ویژه» هستیم، مفسر یا مخاطب، در فهم «متن» و «فهماندن» یا اثرپذیری و اثرگذاری بر آن نقش فعالی دارد. بنابراین آن را علم هرمنوتیک (Hermeneutics) می‌خوانند و در زبان عربی «هرمنوطیقا» خوانده می‌شود که هدف آن بیان اشارت و قرائت‌های گوناگون یک متن است. گاهی یک متن فقط از نگاه لغوی (زبانی = Lexical) یا دینی (Religious) یا اجتماعی (social) یا روانی (Psychological) یا تاریخی (Historical) و گاهی نیز از جهات و جنبه‌های دیگر فهمیده می‌شود، که همه در تفسیر متن و ترجمه نهایی آن تأثیر دارند. این واژه در اصطلاح آنها با «Interpretation» یا ترجمه تفسیری مترادف است، و به نقش فعال مخاطب از فهم متن و تفسیر آن و اثرپذیری و اثرگذاری بر آن اشاره دارد. این تفسیر هرمنوتیکی اغلب همان تفسیر ویژه کتاب‌های آسمانی (scripture) است<sup>(۴)</sup>، که در عربی مترادف واژه «حرمت» است و ریشه و معنی به اصطلاح «Hermeneutics» در لاتین نزدیک است، و به زودی به بررسی آن خواهیم پرداخت.

از اینجا است که درهم ریختگی و پیچیدگی در درک مفاهیم و معانی اصطلاحات و واژه‌های ویژه برحسب فهم افراد و مخاطبان پدید می‌آید. ترجمه، برابر اصطلاح «Translation» است، ولی تفسیر متن و سرو سامان دادن به

معنای آن با اصطلاح «Interpretation» برابر است که دخالت مترجم و شخصیت او در فهم متن و انتقال آن به دیگران را از نظر شخصیت، فرهنگ و بینش ویژه او بیان می‌کند. به همین دلیل میان مترجم (Translator) و مفسر (Interpreter) فرق گذاشته‌اند، و اهمیت مسأله نیز در واقع در همین اشتباه نهفته است.

از این رو باید اصطلاحاتی را نیز که حدود (Terms) نامیده می‌شوند، در زبان‌های عربی، انگلیسی و دیگر زبان‌ها تعریف کنیم و معانی واژه‌ها و عبارتهایی را که در هر علم به آنها پرداخته می‌شود روشن سازیم. به ویژه علوم‌ی که به «متون دینی» ارتباط دارد که در آنها مسأله، پیچیده‌تر می‌گردد و موضع اشتباه گرفته می‌شود، و نوعی ابهام پیش می‌آید که به برداشت نادرست و سوء تفاهم در عقاید و نظریات می‌انجامد. موارد و نمونه‌های فراوانی هست که می‌توان به آنها اشاره کرد. از دید ما یکی از آنها اندیشه «تثلیث» (trinity)<sup>(۵)</sup> در مسیحیت است که پدید آورنده آن اشتباه میان ترجمه و تفسیر و برداشت از واژه «پروردگار ما عیسی» است؛ زیرا مقصود اصلی از آن، «معلم» بوده، و مترجمان با نوعی توسعه در تعبیر آن را به «پروردگار» ترجمه کرده‌اند.

گاهی نیز واژه‌ها متعدد و مقصود از همه آنها یکی است، ولی ندانستن زبان، مایه برداشت نادرست گردیده است. مانند واژه‌های «عنب»، «انگور» و «اوزم» در زبان‌های عربی، فارسی و ترکی که از میان رفتن برداشت نادرست با «مصدق» صورت می‌گیرد، و با دلالت در تأویل روشن می‌شود که در حقیقت یکی است.

هر مکتبی با پیروان خود نه تنها در پی به کار بردن اصطلاحات ویژه خود هستند، بلکه گاهی می‌کوشند اصطلاحات مشترک را بر پایه نظریه مکتب خود، شرح و تفسیر کنند یا بر پایه روش ویژه خود در اجرا و تکنیک‌های استفاده شده، آن را بفهمند. چنانکه درباره تفسیر قرآن کریم، احادیث شریف، و... گوناگونی روش‌های تفسیری و نسل‌های مختلف مفسرین را می‌بینیم. شایسته است اشاره کنیم که نباید میان «تفسیر» و «تطبیق» اشتباه کنیم. چنانکه علامه طباطبایی در مقدمه المیزان به آن اشاره دارد. این بدان معنا

نیست که «تطبیق» نارواست، بلکه اگر آن را به جای تفسیر بگیریم، مشکلی پدید می‌آید و مفسر را متهم می‌سازند که «تفسیر به رأی» انجام داده است یعنی بر پیش‌داوریه‌ها و گذشته‌خویش تکیه کرده است. گاهی نیز چنین تلقی می‌شود که می‌خواهد «چیزی را به متن تحمیل کند که پذیرای آن نیست.» به ویژه در مسائل اعتقادی که گاه به «فاجعه» می‌انجامد و حدیث شریف نیز بدان اشاره دارد که «هر کس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند، باید جایگاه خود را در آتش آماده سازد» ولی مفسر می‌تواند بگوید: این چیزی است که من از متن می‌فهمم. به شرط آنکه تفسیر و تطبیق او بر پایه معیارها و قواعد و ضوابطی باشد که نزد اهل فن و تخصص شناخته شده است.

از اینجاست که تعدد در نظریات و روشهای ظاهری و باطنی مفسران پیش می‌آید. و اصطلاح «تأویل» به ویژه در رابطه با قرآن کریم نیز همین حال را دارد. آیا مقصود از آن همان تفسیر عادی و معمولی است؟ یا همان چیزی است که در کتابهایی چون «تأویل مشکل القرآن» یا «مجاز القرآن» یا «معانی القرآن» یا «غریب القرآن» و کتابهای دیگری که در چند سده نخستین هجرت نوشته شده و در پی آن هستند، که بیشتر از آن تفسیر لغوی (زبانی) عمومی فهمیده می‌شود؟ یا منظور از آن همان «مصدق» است که مکتب اهل بیت (ع) آن را پذیرفته و در کتاب «المیزان» علامه طباطبایی نمود یافته است؟ (وی با روشی زیبا و با کمک گرفتن از دلالت‌های قرآنی که در جای خود می‌توان به آنها مراجعه کرد، به ویژه آیات نخستین سوره آل عمران را تفسیر می‌کند) یا همان تفسیر موضوعی «توحیدی» است که در درسهای حوزوی شهید صدر خودنمایی می‌کند؟ او کوشیده است در بحث خارج یا در سطوح بالاتر پس از انقلاب اسلامی به آنها بپردازد. به ویژه که احساس می‌کند به تفسیر «توحیدی»<sup>(۶)</sup> یا «بخش‌پذیر» نیاز دارد، و به «سنت‌های قرآنی» و برداشت ویژه خود از این سنتها و مفاهیم قرآنی که با خویش پسند و اندرز و درس عبرت دارند و بیانگر موضع‌گیریهای پیامبران و ائمتها در برابر یکدیگر است بپردازد، هر چند دعوت همه انبیا را یکی می‌داند.

این بدان معنا نیست که اصول ثابتی در تفسیر دینی و تفاسیر دیگر وجود ندارد. چنانکه در تفسیر «هرمنوتیکی غربی» گاهی کار به نبود ملاکها و پایه‌های ثابت می‌رسد. و از همین جاست که باید میان «هرمنوتیک غربی»<sup>(۷)</sup> و «هرمنوتیک توحیدی» که ما پذیرفته‌ایم، فرق گذاشت.

چیزی که ما می‌خواهیم بدان برسیم این است که نقش مفسر یا فقیه به ویژه مجتهد مطلق در «فهم متون دینی» و استنباط خاص او از احکام شرعی، بسیار مهم است؛ چرا که بر پایه قواعد استنباط شناخته شده در میان اهل فن و معنی آنها به «حجیت ظواهر» کتاب و سنت در دلالات و ادله شرعی صورت می‌گیرد.

چنانکه اصولیها می‌گویند، متون قرآنی، «قطعی الصدور» هستند، و دلالت آنها ظنی است. احادیث نیز از این گونه‌اند. احادیث صحیح (حتی صحیح اعلائی) - بنا به اصطلاح اهل حدیث - پس از آنکه قطعی الصدور بودن آنها ثابت شود، از نظر دلالت، ظنی هستند، وگرنه هم مظنون الصدور و هم مظنون الدلاله هستند. این است که اجتهاد چیزی جز «جستجوی ظن به حکم شرعی» نیست، که طبعاً باید بر پایه قواعد استنباط و استدلال، که ثابت و روشن هستند صورت گیرد.

مکتب اهل بیت - علیهم السلام - خود اهل بیت را «قرآن ناطق» می‌داند که «قرآن صامت» را تفسیر می‌کنند و معتقد است «قرآن را جز کسانی که روی سخن آن با آنان است، نمی‌شناسند.» چنانکه سخن صریح قرآن درباره خودش و آنها آمده است که:

«فی کتاب مکنون لا یمسه الا المظهورون» واقعه / ۷۷

«قرآن در نوشتاری پوشیده است و جز پاکان بدان دسترسی ندارند.»

و باز هم سخن قرآن است که:

«إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم

تطهیراً» احزاب / ۳۳

«خداوند جز این نمی‌خواهد که پلیدی را از شما خانواده

ببرد و شما را کاملاً پاکیزه گرداند.»

بدین ترتیب تفسیر آنان از قرآن، مانند تفسیر قرآن برای

، خود قرآن است. از آن بزرگواران نقل شده که این قرآن چنان است که بخشی از آن، بخشی دیگر را تفسیر می‌کند و بخشی از آن بخش دیگر را به سخن درمی‌آورد، و بخشی از آن بر بخشی دیگر گواهی می‌دهد.<sup>(۸)</sup>

با تفسیر ایشان از قرآن، معانی مقصود و «دلالت قطعی» روشن می‌شود. این به برکت «عصمت» و «طهارت» آنان است که خود قرآن، گویای آن است.

اگر گفته شود که مقصود از «کوثر»، زهرا - سلام الله علیها - است، این همان «معنای مصداقی» است و منافاتی با دلالت آن بر «چیز فراوان پاکیزه» یا «خیر بسیار» یا «شفاعت پذیرفته شده» یا «مقام محمد» یا «علم لدنی» ندارد. همچنین تفسیرهای گوناگون دیگر که به سادگی یا دشواری بر این متن پیاده می‌شود.

همچنین اگر گفته شود که مقصود از «راسخین فی العلم»، اهل بیت معصوم هستند، این یک «معنای مصداقی» یا همان «تأویل» است که اهل تأویل آن را می‌شناسند، و منافاتی با دلالت آن بر همه افراد ثابت قدم در معرفت ندارد. و به همین گونه، «اهل الذکر»؛ چنانکه امام رضا (ع) در مجلس علمی مأمون به خود اشاره می‌فرماید، و استدلالی می‌آورد که خلاصه آن چنین است: اگر مقصود از «اهل ذکر»، اهل کتاب (یهودیان و مسیحیان) باشد که آنها ما را به دین خویش رهنمون می‌سازند نه دین ما.

دیدگاهها و نظریاتی وجود دارد که در جستجوی رابطه میان دالّ (significant) و مدلول (signified)<sup>(۹)</sup> در علم لغت، اصول و علوم مشابه آنهاست، و اینکه آیا دلالت (sign)، اعتبار محض و اصطلاحی (conventional) است یا ذاتی و طبیعی (natural)؟ و بدین ترتیب از این دو مسأله، مسائل دیگری پدید می‌آید و از صاحبان این نظریات و مکاتب، نظریات و مکاتب لغوی و اصولی فراوانی جدا می‌شود.

برخی از طرفداران این رویکرد در اعتباری بودن آن، تا جایی زیاده‌روی کرده‌اند که به هرج و مرج و «بی‌قانونی» رسیده‌اند، یا چنانکه می‌گویند به اعتباری بودن (arbitrary) یعنی یک مفهوم ذهنی غیرواقعی رسیده‌اند. از طرف دیگر برخی در طبیعی و تقلیدی بودن آن تا جایی پیش رفته‌اند که

آن را یک پژواک شاعرانه (onomatopoeic) یا «نام آوایی» دانسته‌اند که بازتابی از اصوات طبیعی و انعکاس آن است که بر چیزهایی دلالت دارد. مانند آنچه که در زبان فارسی درباره صدای شرشر آب، خش خش برگ درختان، شیهه اسب، غرغرش شیر، فش فش مار، جیک جیک گنجشک و امثال آن وجود دارد دیده می‌شود. امثال آن نیز در همه زبانها وجود دارد. طرفداران نظریه نخست یعنی نظریه اعتباری، اصطلاحی بودن را به «ارسطو» و طرفداران نظریه دوم یعنی نظریه ذاتی، تقلیدی بودن را به افلاطون نسبت می‌دهند.

در میان این دو نیز نظریه توحیدی ما (Unitheism) «نام - خود - یگانه» قرار دارد که به ضرورت رابطه میان دالّ و مدلول معتقد است، ولی با مفهوم توحیدی آن (Unithetical). و چنانکه محقق نائینی می‌فرماید دست کم باید نسبت ناشناخته‌ای در میان باشد. ما این مسأله را در بحث الفاظ و دلالت آنها در این نوشتار مختصر می‌آوریم، و در ضمن تفسیر هرمنوتیک توحیدی (Unithetical Hermeneutics) از آن سخن می‌گوییم که اصطلاح «هرمنوتیک توحیدی» یا اصولی را برای آن بر می‌گزینیم تا آن را از هرمنوتیک غربی جدا کنیم؛ زیرا از هرمنوتیک غربی چنین فهمیده می‌شود که اصول ثابت و یقینی وجود ندارد. بر عکس نظریه ما که بر اندیشه توحید یقینی (unique) و یگانه استوار است.

همچنین بحث دلالت را در مباحث الفاظ از نگرش انتقادی شهید صدر و موضع او در برابر تعریف اصطلاحات اصولی و ضرورت تجدید و نوآوری - دست کم - در برخی از آنها را بررسی می‌کنیم. چنانکه ما هم معتقدیم ساده کردن علم برای دانش پژوهان تعریف دقیق معانی و مفاهیم چنین کاری را می‌طلبد.

پیش از آنکه به «پیش درآمد» بحث بپردازیم - می‌خواهیم یک بار دیگر تأکید کنیم که «تعریف» و «نوآوری» از نظرگاه «توحیدی» تا سرحد امکان در همه علوم ضرورت دارد. به ویژه اصطلاحات مشترک را باید در مکتبهای مختلف در نظر داشته باشیم که تفسیر و شرح آنها گاهی با معانی و دلالتهای مختلف و خارج از کنترل انجام می‌گیرد،

دست کم باید به ریشه توحیدی آنها، چنانکه اغلب این شیوه را در مطالعات اعمال می‌کنیم، پردازیم تا معنای سیال آنها در اشتقاقات و زبانهای مختلف روشن شود.

نمونه عینی اشتباه مفاهیم در اصطلاحات مختلف که همیشه خودنمایی می‌کنند. این واژه‌ها هستند:

آزادی (freedom)، تجدد (modernism)، عقلانیت (rationalism)، سرمایه‌داری (capitalism)، سوسیالیسم (socialism)، دموکراسی (democracy)، تسامح (tolerance)، خشونت (violence)، تکثرگرایی (plularism)، علم‌گرایی (scientism) و دنیاگرایی (secularism) که در زبانهای مختلف و مکتبهای گوناگون به صورت منفی یا مثبت تفسیر می‌شوند. اصطلاح «هرمنوتیک» نیز از این قبیل است این گونه اصطلاحات این روزها در مقالات و کتابها و مجلات عربی<sup>(۱۰)</sup> و فارسی در گوشه و کنار به چشم می‌خورند که گاه به صورتهای مبهمی به کار می‌روند و بر پایه فهم مردم از این اصطلاحات، گروهها، جناحها و خطوط گوناگون پدید می‌آیند و اوصاف و القاب مختلفی به خود می‌گیرند که سرانجام خوشی ندارد. همه اینها بر اثر اختلاف در دلالتهای این اصطلاحات در قرائتهای مختلف و برداشتهای گوناگون، پدید می‌آید، و این در صورتی است که فرض کنیم همگان در فهمیدن و تفاهم، حسن نیت و واقع‌گرایی را در نظر داشته‌اند.

در اینجا، مقصود ما از اصطلاح هرمنوتیک، (hermenutics) همان تفسیری است که مفسر در آن دخالت دارد. به شرط آنکه به قواعد و ضوابط تفسیری مورد قبول خود پایبند باشد. مثلاً بگوید این یک تفسیر لغوی (زبانی)، بلاغی، عرفانی، ظاهری، باطنی یا توحیدی و مانند آن است، نه اینکه آن را تفسیری بشمارد که مخالفت با آن جایز و ممکن نیست. به ویژه چنین کاری در «متون دینی» که واژه هرمنوتیک - از نظرگاه توحیدی - بر آن دلالت دارد، و دارای «حرمت دینی» است و ریشه آن (hermo) و (hermes) است که در زبانهای یونانی و لاتین به فرشته‌ای منسوب است که پیامهای خداوند<sup>(۱۱)</sup> و قوانین و احکام او را به زمین



می‌رساند. پندار «چند خدایی» در نزد غربیها بر اندیشه «تثلیث» در مسیحیت که در اصل یک دین توحیدی بوده، تأثیر گذاشته است. در اینجا ناگزیریم به اهمیت نقش مفسر دینی و «شایستگی» او و نقش اجتهادی «فقیه» و حقوقدان مفهوم «بازار مشترک اروپا» یا «بازار مشترک اسلامی» مقایسه کنیم.

### خلاصه بحث

اگر دلالتها و ادله آنها در اصطلاحات یا واژگان (vocabulary) تعریف روشنی نداشته باشند و اگر ترکیبهای لغوی و مسائل دیگر تبیین نشوند، همه چیز درهم و برهم می‌شود و معانی و مفاهیم مشتبه می‌گردند و چنانکه در روزگار ما عادت شده است، برداشت نادرست و سوء تفاهم، رواج می‌یابد. از اینجاست که اهمیت رسالت‌های آسمانی، نقش پیامبران و اینکه قرآن کریم، خود را «بیان للناس» (روشن کننده برای مردم) می‌نامد و می‌فرماید: ماهر که دلالت‌های متون و قداست آنها را می‌شناسد، تأکید

کنیم. چنانکه شهید صدر در کتاب «المرسل والرسول والرسالة» خود به صورت آشکار و نهان انجام داده است.

بنابراین، معانی و دلالتها در زمینه متن و «گفتار» نه گوینده - همان (semantics) و در زمینه گوینده - و نه تنها گفتار - و فرهنگ و اوضاع وی (Pragmatics) و تنها در زمینه دلالت‌های لغوی (lexial) و در زمینه تداعی ذهنی (associative) و در زمینه تحلیل سخنرانی و گفتگو (discourse analysis) و به هنگام تحلیل گفتار به عناصر اصلی آن (components) و (cohesive) و در زمینه تحلیل گفتگو کنندگان (coherence) نام دارد.

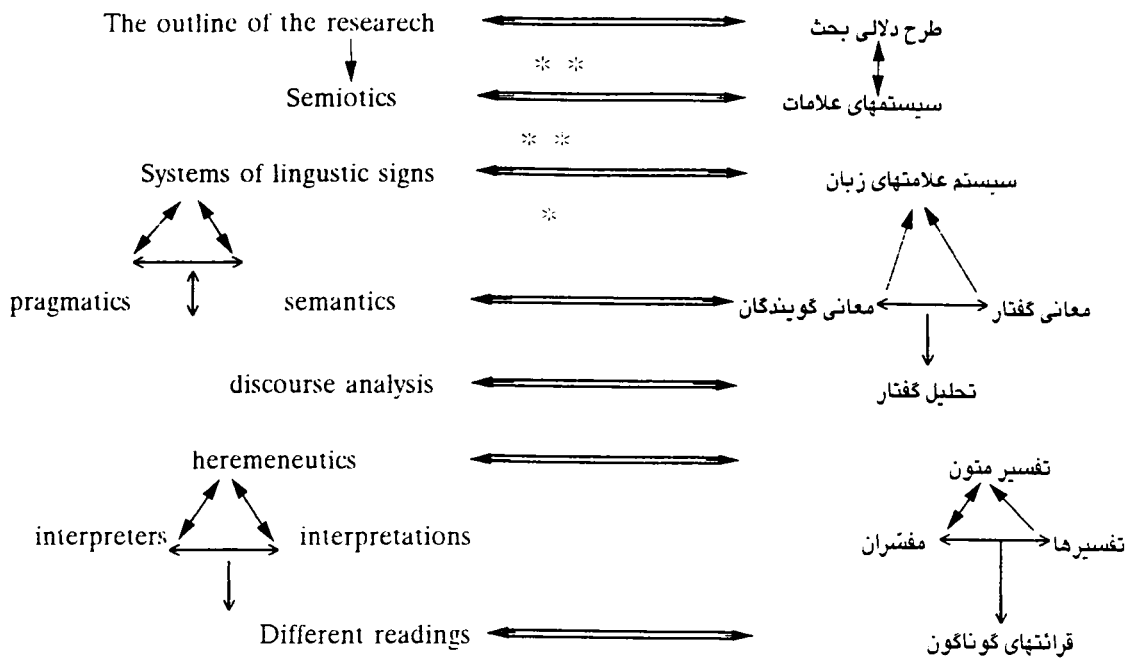
در تعریف هر یک از آنها، عوامل فراوانی دخالت دارند. مانند زمینه معرفتی، پیش درآمدها و پیامدهای آنها (back ground knowledge) و همچنین در زمینه خاطرات و تجربه‌های فردی و اجتماعی و در نقش بستن معنای ذهنی و برنامه دادن به آن، که به آن (schemata) گفته می‌شود. مثلاً اصطلاح «سوق» (بازار) در نزد عرب، در گذشته به امثال بازار عكاظ و ذی المجاز گفته می‌شد که در آنجا مردم بر روی «ساق» پا می‌ایستادند، که ناگزیر با مفهوم امروزین بازار، وضع و ترکیب ساختمانی و صنعتی و تکنولوژی آن و تأثیری که بر روابط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ملت‌های جهان امروز دارد، بسیار متفاوت است. به ویژه اگر آن را با «هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقين» آل عمران / ۱۳۸ (این روشن کننده‌ای برای مردم و راهنما و اندرزی برای پرهیزکاران است).

روشن می‌شود.

پیامبر (ص) و خاندان پاک او (ع) نیز روشن کنندگان قرآن هستند. چنانکه در این آیه بر آن استدلال شده است:

«و ما أرسلنا من قبلك إلا رجالاً نوحی إليهم فستلوا اهل الذکر إن كنتم لاتعلمون بالبینات و الزبر و أنزلنا إليك الذکر لتبین للناس ما أنزل إليهم و لعلمهم یتفكرون» نحل / ۲۳-۲۴  
(پیش از تو تنها مردانی را فرستادیم که بر آنها وحی می‌کردیم، سپس از یادآوران پیرسید اگر آیه‌های روشن و کتابها را نمی‌دانید. ما یاد را بر تو فرستادیم تا آنچه بر مردم فرود آمده برای آنها بیان کنی، شاید بیندیشند.)





## اهمیت نظرات انتقادی در بحث الفاظ از اصول فقه

در اینکه در «دلالت» باید میان «عنوان» و «معنون»، رابطه‌ای باشد، جای گفتگو نیست؛ ولی مقالات و بررسیهای علمی پیشنهاد می‌کنند تا آنجا که ممکن است موضوع بحث و نتیجه تحقیقات شفاف باشد، تا وظیفه دانش پژوهان و محققان در رسیدن به خواسته‌هایشان یعنی مطالعه مستقیم عنوانها و درک خلاصه بحث در یک عبارت روشن باشد. این همان چیزی است که آن را «جمله طرح» (Thesis sentence) می‌نامند. در پرتو این مقوله، در عنوان این مقاله کوشیده‌ایم به این نکته اشاره کنیم که نظرات انتقادی و ارزش گذاری را در آن جای داده‌ایم. نگارنده می‌خواهد اصول فقه را به عنوان یک علم اسلامی بزرگ و مهم معرفی کند که ناقدان نه تنها نمی‌توانند موضوعات و مسائل و اصطلاحات آن را در یک مقاله کوچک مانند این نوشتار نقد کنند، بلکه حتی قادر نیستند به بخشها، فصول و عنوان مسائل آن نیز اشاره کنند. به همین دلیل، ما سخن را بر نقد «مباحث الفاظ» متمرکز کرده‌ایم که دامنه وسیعی از نظر ادله، دلالتها و مسائل مرتبط با آن در علم معاصر دارد. در پیشگفتار نیز در سایه مکتب شهید صدر به آن پرداختیم تا نگرشها و نظریات گوناگونی را که مدرسه اهل بیت (ع) در زمینه‌های گوناگون بیان کرده است «تعریف» کنیم. مکتب این اندیشمند و فیلسوف نابغه و فقیه توانا، یکی از سبکهای نوگرایی معاصر در فقه دامنه‌دار اسلامی است، که در حقیقت، «فقه زندگی» اصیل است. سپس مقاله خود را با نکاتی توحیدی و در سایه علم کلی دلالت توحیدی (general unithetical semantics) به پایان برده‌ایم که در بررسیهای زبانی و معرفتی کلی آنها را پذیرفته‌ایم، و به صورتهای گوناگون با بررسی متون دینی برابر با این نظریه (The unithetical study of Religious texts) یا بهتر بگوییم مطالعات تفسیری و نقد و ارزشیابی این نظریات از دید هرمنوتیکی و مباحث الفاظ که موضوع اساسی زبان و با اصول فقه مشترک هستند و نیز با دیگر علوم مرتبط با علم دلالت پیوند دارند، به گونه‌ای که فقیه جامع و اصولی برجسته یا زبان‌شناس جستجوگر نمی‌تواند آنها و اصطلاحات و فنون مربوط به آنها را نادیده

بگیرد. هرچند برخی از فقها و اصولیون در مبادی (پیش نیازهای) اصول فقه و نه در متن آن، یا در «مقدمات» به آن پرداخته‌اند. یا در «بخشهای نخستین» و مقدماتی کتب خود به صورت مفصل بدان پرداخته‌اند. به ویژه میراث فقهی شیعه از این جهت سرشار است و «باب اجتهاد» را حتی در زمان ائمه معصوم (ع) به طور کامل گشوده است. امام صادق (ع) سخنی دارد که محتوای آن این است:

«دوست دارم در میان شیعیان خود کسانی را بیابم که به

آنان فتوا دهد و مسائل دین را به آنان بیاموزد.»

ایشان همچنین تأکید می‌فرمایند که در هر زمان و مکانی به صورت (واجب کفائی) نیازمند مجتهدان عادل هستیم که برای شناخت احکام دین به ویژه در مسائل نوظهور به مردم کمک کنند و وظیفه «مکلف» را در این رویدادها تعیین نمایند.

«فقیه مرجع» و «ولی فقیه» جستجوگر باید در «فتواها» و «احکام» خود به «ادله اصولی» چهارگانه یعنی کتاب، سنت، عقل و اجماع استناد کند؛ زیرا آنها ادله محرز و منابع اصلی اصول فقه امامیه هستند، و یا اینکه به اصول فقهی چهارگانه دیگر یعنی استصحاب، برائت، تخییر و احتیاط استناد کنند که به عنوان «اصول عملی» نیز شناخته می‌شوند. مجموع این «عناصر مشترک» و «عناصر ویژه» به تعبیر شهید صدر<sup>(۱۲)</sup> کار استنباط احکام شرعی از طریق بهره‌برداری از ادله و اصول ثابت با قطعیت اطمینان‌آور و حجت رسا، صورت می‌گیرد. و شیوه کار این است که:

«الاصل دلیل حیث لادلیل»<sup>(۱۳)</sup>

(در جایی که «دلیل» نباشد، «اصل» جای آن را می‌گیرد)

ما نیز همواره پیرو دلیل هستیم. چنانکه به همین معنا حدیثی از اهل بیت (ع) رسیده است.

اینجاست که پیوند و تأثیر اصول فقهی و عناصر مشترک نظری «ادله» یا عناصر ویژه عملی (اصول) فقهی صورت می‌گیرد، و دیگر نظریه با عمل در هم می‌آمیزد؛ زیرا هم ادله فقهی و هم اصول فقهی می‌توانند احکام و دلالات آنها را ثابت کنند.

مهمترین این ادله و اصول، قرآن مجید و تنها مرجع



آنهاست؛ زیرا متن کتاب خدا است که باطل در هیچ زمان بدان راه ندارد، و دست تحریف و جعل بدان نمی‌رسد؛ چرا که خداوند متعال، خود پاسداری از آن را تضمین و تعهد کرده است:

«إنا نحن نزلنا الذكر وإنا له لحافظون» حجر / ۹

(ما این یاد را فرو فرستادیم و به راستی که خود پاسدار آن هستیم)

پس ناگزیر باید این کتاب را به صورتی ژرف مطالعه کرد تا دلالت‌های الفاظ و معانی و مفردات و ترکیبات آن در «آیات الاحکام» و دیگر آیات از متن مقدّس قرآن روشن شود. در این باره کتاب‌های جداگانه‌ای نوشته شده که عناوین اغلب آنها «آیات الاحکام» و مانند آن است. تعداد این کتابها بسیار و از جمله آنها در قرون اخیر تألیف شیخ جزایری نجفی و سید طباطبایی یزدی است. گذشته از این، روایات شریفی که از مکتب اهل بیت (ع) روایت شده است، متن کتاب را در پرتو «مکتب معصومین» که از نظر ما قرآن ناطق هستند، شرح می‌دهند. آنان قرآن ساکت را بیان و به شیوه ولایی دقیق و فراگیری آن را تفسیر می‌کنند؛ زیرا اهل بیت به درون خانه آگاه‌ترند و به قول عربها:

«اهل مكة ادرى بشعابها»

(مردم مکه دژه‌های آن را بهتر می‌شناسند)

از آنجا که فقه امامیه با آن دید باز در قرون و حوادث و روزگاران مختلف در دامان آنان پرورش یافته و آنان علم اصول فقه را پدید آورده‌اند که پیوسته رو به گسترش و زایش و نو شدن است، فرموده‌اند:

«ما تنها باید اصول را به شما بیاموزیم و شما باید فروع را

از آنها بگیرید» (۱۴)

همه ادله، دلالت‌ها، اصول و فروع در نتیجه به زبان پاک وحی و متن مقدّس قرآن باز می‌گردد. همه این بزرگواران بر «حجیت ظواهر» اتفاق دارند، و احکام شرعی بر پایه آن استوار و فتاوی فقهی بدان مستند است، و «حکم»، همان حکم خدای حکیم و سخن همان سخن بزرگ اوست که باید آن را شناخت و بر پایه ضوابط و قواعد ثابت تفسیر و به دستور او عمل کرد؛ زیرا آن بزرگواران فرموده‌اند:

«اگر فقیه حکمی کند، به حکم ماست، و کسی که سخنش

را نپذیرد گویا سخن ما را نپذیرفته و کسی که سخن ما را

نپذیرد، گویا سخن خدای متعال را نپذیرفته است.» (۱۵)

«مباحث لفظی»، که در حقیقت بحث‌های زبانی (چنانکه

شیخ مظفر به آن اشاره کرده است) و زبان‌شناسی هستند، در

اصول فقه به صورت ابزاری با آنها برخورد می‌شود. «ابزاری

بودن» اصطلاحی است که در کتاب‌های اصول فقه و

«رساله‌های عملیه» مراجع تقلید بسیار آمده است.

زبان‌شناس آگاه باید بر پایه یک نظریه لغوی که آن را

پذیرفته و یا خود آن را پرداخته (a linguistic theory) یا یک

شیوه لغوی هماهنگ با آن (linguistic method) به میدان

بیاید، و در پیاده کردن اصول و استدلال بر پایه آنها

جهت‌گیری کند. به ویژه که زبان‌شناسی عمومی نوین

(general linguistics)، نظریات زبان‌شناسی و شیوه‌های

زبانی منسجم با آنها را در پرتو مکتبها و تکنیک‌های نوین و

هماهنگ و همسو غنی ساخته که اکنون جای گفتگوی

پردامنه درباره آنها نیست؛ زیرا انقلابی در مطالعات

زبان‌شناسی و معرفتی معاصر پدید آمده و اصطلاحات و

نظریات آنها به همه علوم و فنون راه یافته است؛ چرا که همه

آنها سرانجام باید به زبان خاصی عرضه شوند و

اصطلاحات ویژه‌ای داشته باشند، و در میان آنها نظریه

زبانی توحیدی ما (unitheism) قرار دارد که در پیشگفتار

بدان اشاره کردیم و از آن و شیوه‌ها و تکنیک‌های آن بهره

بردیم. این امر در بررسی‌های دیگر زبانی و معرفتی نیز کاربرد

دارد و برای آن اصطلاح (unitheical linguistics) را

برمی‌گزینیم که با نظریات زبان‌شناسی معاصر همگام و

همنام است. این علم زبان‌شناختی را «زبان‌شناسی توحیدی»

نامیدیم؛ چرا که معتقد است همه زبانها به یک ریشه باز

می‌گردند، و آن همان قواعد و اصول مشترک انسانی است

که همواره پابرجا و ثابت است. مانند نیروی سخن گفتن

(linguistic competence) که خداوند به انسان آموزش و

توانایی داده و قرآن کریم آن را «بیان» می‌نامد و می‌فرماید:

«الرحمن علم القرآن، خلق الانسان علمه البيان» الرحمن / ۱-۴

(خدای رحمان، قرآن را آموزش داد. انسان را آفرید و به او



سخن گفتن آموخت)

این بیان یکی بیش نیست، هرچند در «زبانهای مختلف» آشکار می‌شود و ما در این باره، کتاب ویژه‌ای نوشته‌ایم، که در آن رابطه توحیدی (Unitheical relation) میان دالّ و مدلول، ظاهر و باطن، تنزیل و تأویل، حقیقت و مجاز، صورت و معنی، جسم و روح و دنیا و آخرت را با تفسیری عرفانی، شناختی و زبانشناختی بیان کرده‌ایم.

در اینجا به گونه‌ای فشرده به نظریات شهید صدر اشاره می‌کنیم. دیده شد که وی می‌کوشد، طرحی جانشین (alternative) برای کتابهای اصول فقه در مقطع سطح و خارج تهیه کند، و در مورد اصطلاحاتی که ابهام و اشتباه و پیچیدگی زبانی و فکری داشته، دست به «تعریف» و نوآوری زده است.

اشاراتی انتقادی و ارزشگذارانه بر اصول فقه به عنوان یک علم اسلامی اصیل داشته‌ایم، و اهمیت وظیفه‌ای را در چارچوب بحث و ارتباط آن با «ادله فقهی» و اصول فقه‌ای بر شمرده‌ایم.

**نگرشی ارزشگذارانه و فراگیر بر مباحث الفاظ در اصول فقه، در پرتو مکتب شهید صدر و زبان‌شناسی توحیدی:**

مباحث الفاظ در علم اصول فقه و دیگر علوم مرتبط با علم دلالت (semantics) از نظر اهمیت و جایگاه مناسب و

نقش مهمی که در رسانیدن معانی و پیامها دارد، بسیار جدی گرفته شده و از نظر کمیّت و کیفیت، در صدر بررسیهای غنی و سرشار اصولی قرار دارد؛ زیرا همواره در آغاز بحثهای اصول و پیش‌درآمد کتابهای بزرگ و فراوان می‌آید و مانند پیش‌نیاز و پایه و اصول زیربنایی یا پیش‌درآمد و مقدمه آن از همان آغاز پیدایش این علم به دست دو امام بزرگوار باقر و صادق (ع) بوده است و تحوّل آن به قلم شاگردان و یاران ایشان در طول عصرها و نسلها صورت گرفته و رشد و انشعاب و تکامل و تجدد و نشاط و پویایی عظیم آن نیز بر پایه همان سنگ بنای آن دو امام بزرگوار - چنانکه شیوه پدران آنها در پایه‌گذاری علوم اسلامی بوده است -<sup>(۱۶)</sup> ادامه دارد.

از آن بزرگواران نقل شده است که فرمودند:

«بر ماست که اصول را بیان کنیم و بر شماست که فروع را از آنها به دست آورید»<sup>(۱۷)</sup>

نویسنده «اعیان الشیعه» درباره نقش امام صادق (ع) در پایه‌گذاری این علم سخن گفته است و آورده است:

«پاسخهای آن حضرت به پرسشهای گوناگون در فقه و علوم دیگر را در کتابهای بسیار گردآوری کردند و مسائل اساسی علم اصول فقه را از او فراگرفتند و از پاسخهای آن حضرت به پرسشها، چهارصد نوشتار فراهم آوردند که به «اصول»<sup>(۱۸)</sup> شناخته می‌شود.»

اصوليون نیز بحث «الفاظ» را بسیار بزرگ شمردند و تا

آنجا که اندیشهٔ پربار اصولی آنان اجازه می‌داد، آن را گسترش دادند و با بررسی و ژرف‌نگری، بخشهایی را بر آن افزودند و به دسته‌بندی و ساماندهی آن پرداختند، تا آنجا که در دقت و تحقیق کار را به آخر رساندند و هر گونه توانایی خود را «ابزار» و «شیوه‌ای» ساختند که با آن به هدف عالی خویش یعنی «شناخت احکام شرعی و ادله و معانی تکلیفی آن» برسند، و در این راه هیچ کوتاهی نکردند. به ویژه، چون از زمان معصوم دور بودند و در روزگار «غیبت کبری» به سر می‌بردند، اگر به حوادث و مسائل تازه‌ای برمی‌خوردند، چنین می‌کردند. در روایتی از امام زمان(ع) نقل شده است که:

«در رویدادهای پیش آمده به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجّت من و من حجّت خدا هستم.» (۱۹)

بدین ترتیب که این راویان درستکار، از بحث الفاظ به عنوان «ادلهٔ نقلیه» همانند «ادلهٔ عقلیه» استفاده می‌کنند و از مجموع آنها، فقیه یک بهره‌برداری اجتهادی می‌کند و به کار «استنباط حکم شرعی» می‌پردازد. این کار، با ژرف‌نگری در دلالت‌های متون شرعی در قرآن و سنت پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) انجام می‌شود و او تمام کوشش خود را به کار می‌برد تا در حکم شرعی به «گمان» برسد، و این کار را با جستجو در چهار منبع حکم شرعی (کتاب، سنت، عقل و اجماع) یا مراجعه به اصول فقه‌ای چهارگانه (برائت، استصحاب، تخییر و احتیاط) که در رتبهٔ بعد از چهار منبع اصلی هستند، انجام می‌دهد، تا حکم را ثابت کند. قرآن، نخستین منبع اوست، و دیگر منابع به آن باز می‌گردد و در «فتوی» دادن بر قرآن تکیه می‌کند. لازم نیست همه گرد هم آیند؛ چرا که قضیه در اینجا «مانعه‌الخلو» است نه «مانعه‌الجمع»، ولی اگر همه با هم گرد آیند، سودمندتر و پایدارتر است. (۲۰)

این ادلهٔ لفظی، در کنار «ادلهٔ عقلی»، ابزار کار مجتهد و سلاح فقیه در کاربرد «ملکهٔ مقدس اجتهاد» و «حجت» ارزشمند او در فتوای خویش است. چنانکه مقلدان او نیز «فتاوی» مجتهد را در عمل «حجت» خود می‌دانند؛ زیرا مکلف، یا مجتهد است و یا مقلد یا محتاط. احتیاط را جز

اندکی از مردم نمی‌شناسند. عمل بر پایهٔ آن به خواست خدا «مُجْزِی» (۲۱) (بسنده) است و تکلیف را از دوش انسان برمی‌دارد. مجتهد اگر به حق برسد دو پاداش دارد و اگر اشتباه کند یکی؛ (۲۲) زیرا تا جایی که توانسته است کوشش کرده است.

«لا یكلف الله نفساً إلا وسعها» بقره / ۲۸۶

(خداوند هیچ جانی را جز به اندازهٔ توان آن تکلیف نمی‌کند)

در منظومه آمده است:

الاجتهاد هو بذل الوسع

فی طلب الظن بحکم شرعی

او مطلق الحجة و هو جار

بذلک المعنی لدی الاخبار

إذا التماس الحجة المعتبرة

فی الفقه لایمکنه أن ینکره (۲۳)

(اجتهاد، به کار بردن توانایی برای رسیدن به حکم شرعی یا مطلق حجت است و آن به همین معنی در نظر اخباری پذیرفته است؛ زیرا جستجوی حجت ارزشمند در فقه را نمی‌تواند انکار کند.)

چنانکه اصطلاح «مباحث الالفاظ» در متون دینی و اخبار روایت شده، یکی از اصطلاحات ژرف و دقیق است که معمولاً اصولیون در تفسیر مسائل و موضوعات آن به هنگام بررسی «مفردات و ترکیبها» دچار اختلاف می‌شوند و در آغاز بحثها و کتابهای خود «دلالتها»، «دالّها» و «مدلولهای» آن را در «وضع»، «واضع»، «موضوع» و «موضوع له» بررسی می‌کنند. یا اینکه بخشهای جداگانه‌ای را در آغاز به آن اختصاص می‌دهند، و اینکه آیا «وضع» این واژه، «تعینی» است، یا «تعینی»؟ آیا دلالت آن «حقیقی» است یا «مجازی»؟ از کدام قسم است؟ جامد است یا مشتق؟ انواع مشتقات و دلالت‌های آنها چیست؟ اصطلاح اسم و معانی اسمی چیست؟

مقصود آنها از معانی اسمی، جز آن چیزی است که لغوی یا نحوی در نظر دارد. در اینجا گاه دانش‌پژوه دچار اشتباه می‌شود؛ زیرا مقصود آنان «هم اسم و هم فعل» است،

که در برابر «معنای حرفی» قرار دارند، و اینکه چنانکه مشهور است آیا در حروف معنای مستقل وجود دارد و یا وابسته به دیگری است؟ آیا دلالت «مین» (از) به معنای «ابتدا» و مصدر است یا به معنای «ابتدا» (آغاز)؟ و مشتق و دیگر بحثهای لفظی که در آنها معانی و دلالتها بسیار گوناگون هستند.

اینجا جای بررسی کامل و دسته‌بندی گسترده نیست؛ زیرا شرح و تفسیر آن بسیار طولانی و از توانایی ما در این گفتار کوتاه بیرون است. گاه ذهن پژوهشگر اصولی، به ژرفای بررسیهای فلسفی، منطقی، کلامی، بلاغی، عرفانی، ذوقی و دیگر جنبه‌های سرشار و پر بار می‌رود و مسائل نو و کهنه را می‌کاود و می‌بیند که هر کس در این باره «نظر» و «شیوه» خاصی دارد و گاهی آیندگان - بر پایه آزاد اندیشی - به انتقاد از گذشتگان پرداخته‌اند. چنانکه گروه‌های بعدی به انتقاد از چهار کتاب درسی اصولی پرداخته‌اند<sup>(۲۴)</sup> و آنها را از «معالم» شیخ زین‌الدین فرزند شهید ثانی تا «قوانین» محقق قمی و «رسائل» شیخ مرتضی انصاری و «کفایه» آخوند خراسانی به نقد کشیده‌اند.

در این بررسیها، شیوه و نظام تألیف و تصنیف آنها را مورد انتقاد قرار داده‌اند و خاطر نشان کرده‌اند که اینها در اصل به عنوان کتاب درسی یا سلسله بحثهای آموزشی تدوین نشده‌اند. آنان همچنین «زبان» پیچیده این کتابها را به نقد گذاشته‌اند و بیان کرده‌اند که زبان آنها با زمان و زبان کنونی سازگار نیست.

از اینجاست که نام کتاب «المعالم الجدیة»<sup>(۲۵)</sup> نوشته شهید صدر پیدا می‌شود و در هر واژه «نو بودن» خود را نشان می‌دهد و بدین ترتیب بیان می‌کند که باید «نشانه‌های نوین» در کتابهای اصولی پدیدار شود. همچنین، در کتاب درسی دیگرش «دروس فی علم الاصول»<sup>(۲۶)</sup> در سه بخش (حلقه) اشاره می‌کند که اینها درسهایی برای طلاب و دانش‌پژوهان کتابهای درسی اصولی هستند تا جای کتابهای کهن را در محافل درس و تدریس در مراحل سطح حوزه - که نخستین دوره تحصیل علوم حوزوی و آمادگی برای مرحله «خارج» یعنی مرحله عالی است - را بگیرد. خود او با این سخن،

هدف خود را آشکار می‌کند و می‌گوید:

«اکنون میان محتوای درسی و بحثهای خارج فاصله بسیاری است»<sup>(۲۷)</sup>

او برای بحث خارج نیز بررسیهای گسترده‌ای دارد که در کتابی چون «البحوث الفقهیة» و تقریرات شاگردان دانشمندش در این زمینه علمی، آمده است. پیش از او نیز علامه شیخ محمدرضا مظفر همین کوشش و تلاش را در کتاب «اصول الفقه» معروف خود به کار برد. تا جایی که این کتاب، به صورت یک کتاب درسی نوین درآمد و در دانشگاهها و حوزه‌های دینی با استقبال روبرو گشت؛ زیرا همگان شخصیت شیخ مظفر را به عنوان یک انسان نواندیش ژرف‌نگر که در پی نوسازی بسیاری از برنامه‌های حوزه‌ها و مؤسسات علمی است، می‌شناختند، ولی این کتاب او با وجود نوآوری نسبی در نظر شهید صدر، جایگزین مناسبی نبود، بلکه به صورت یک رابط میان «معالم» و «کفایه» یا چنانکه خودش در مقدمه آورده «حلقه گمشده» میان معالم الاصول و کفایة الاصول بود، که علاوه بر ویژگی سادگی و اختصار عبارت، نظریات جدیدی را که در تکامل این علم پدیدار شده بود، ارائه می‌کرد.<sup>(۲۸)</sup> گاهی نسل بعدی نسل پیشین را به انتقاد می‌گرفت؛ زیرا عبارات سر بسته و گنگی به کار برده بودند که بسیار کوتاه و نارسا به نظر می‌آمد. توجیحات آنان را در این باره نمی‌خواهیم به تفصیل بیاوریم. مانند این عبارت که در بحث وضع آمده است «در وضع پنج سخن است: سخن نگفتن درباره کفایت؛ زیرا مجمل است، و درباره دو تای اول، زیرا خلاف وجدان و بی‌دلیلند... و چهارم اگرچه انتخاب شد و پذیرفته است، و نباید در رد آن گفت که وضع چیزی جز التزام است؛ زیرا که اولی فعل و دومی انفعال است»<sup>(۲۹)</sup>

بدین ترتیب می‌بینید که زبان بحث، یک زبان اصولی پیچیده نقدی است، که مناسب است نقد شود. گاهی نیز بنا به طبیعت نویسنده و موضع انتقادی او، سخت و تند و خشن می‌شود. پژوهشگر معاصر و جستجوگر در برابر این همه بحث و بررسی بسیار و عظیم و انتقادات کوتاه و مبهم، حیران و سرگردان می‌ماند، و بر خویش و گاهی نیز

اطرافیان‌ش بیمناک می‌شود. گویا همان سخن شریف رضی درباره‌ او درست است که:

سهم اصاب و رامیه بذی سلم

من بالعراق لقد ابعدت مرماک (۳۰)

(تیر که تیراندازش دردی سلم بود به کسی خورد که در

عراق بود، چه تیرانداز دور بُردی بودی!)

همچنین در برابر این هدف‌گیری علمی حساس، حیرت

زده می‌ماند و از خود می‌پرسد و به خود پاسخ می‌دهد و

«إِن قَلْتُ»، «قَلْتُ» می‌کند. سپس هنگامی که بر کرانه

بررسیهای جدید می‌رسد، آرام می‌گیرد و می‌بیند که چگونه

دو شخصیت برجسته معاصر، شیخ مظفر و سید شهید

صدر، نگرشها و انتقادات فراگیری را در مسائل کلی و جزئی

مطرح کرده‌اند. آنچه را که اصولی به عنوان «مباحث الفاظ»

مطرح می‌کند، یک سهل‌انگاری در تعریف و یک تنگ

نظری در محتوا دارد؛ زیرا او چیزی بیش از دلالت‌های الفاظ

در نظر دارد؛ چرا که او هم در دلالت‌های نوشتاری جستجو

می‌کند و هم در نوشته‌های گفتاری. چون این دو، دوروی

یک سکه‌اند، که همان زبان است.

شیخ مظفر وقتی که به این جا رسیده، آن را در مقدمه

کتاب اصول فقه با اصطلاح «مباحث لغوی» به جای مباحث

لفظی که در میان کتابهای اصول در میان طلاب علوم دینی

رایج بوده، یاد کرده است. درست نیز همان است که شیخ

مظفر آورده است؛ زیرا زبان، یک سکه دو روست. یا چنانکه

که در کتابهای زبان‌شناسی نوین آورده‌اند:

" a coin of two faces: spoken language and written language"

(زبان گفتاری و زبان نوشتاری است.)

متن گفتار او چنین است:

«پیش از آغاز، باید پیشگفتاری را درباره گروهی «از

بخشهای زبانی» داشته باشیم که در علوم ادبی یا به‌طور

کامل از آنها بحث نشده یا اصلاً مطرح نشده‌اند.» (۳۱)

می‌بینید که چگونه نگرش انتقادی ارزشیابانه از یک

اصطلاح و از سوی دیگر موضوعاتی را بررسی می‌کند که

علوم ادبی از آن غافل مانده‌اند. هرچند گاهی خودش نیز

ناگزیر می‌شود که «مباحث الفاظ» را در جای جای کتاب،

بارها به کار برد، و هدف اصلی کتاب را نیز با همین عنوان

نامگذاری کند. شیخ مظفر در این کار با کسانی که به‌طور

نسبی پیش از خود او بوده‌اند، به ویژه دو استاد برجسته

خویش نائینی و اصفهانی، در نظریات و اصطلاحات غالباً

همراهی می‌کند و اندکی به تجدید و ساده کردن آنها

می‌پردازد. شهید صدر ضمن انتقاد از او در ارزش‌گذاری کار

او می‌فرماید:

«کتاب اصول الفقه با اینکه چهره کلی علم اصول را

دگرگون ساخت و به جای دو بخش، آن را به چهار بخش

تقسیم کرد. مباحث «استلزامات» و «اقتضات» را در دایره

مباحث عقلی جای داد به جای آنکه عادت نویسندگان

پیشین را در پیش‌گیری که آنها را در «مباحث الفاظ»

می‌آوردند، ولی نتوانست در تقسیم‌بندی مجموعه مسائل

اصولی مطرح شده در کتابهای گذشته، تغییری بدهد؛ زیرا

آنها آن را به چهار مجموعه تقسیم می‌کردند - چنانکه

اشاره شد - نه دو مجموعه و این کاری به محتوای آن

مسائل نداشت.» (۳۲)

به این ترتیب می‌بینید که شهید صدر کتاب شیخ مظفر را

ارزیابی، و نوآوری او را در تقسیم، نقد می‌کند، ولی خود

شهید صدر نیز از روی ناچاری، با همه نگرش انتقادی که به

روش و زبان کتابهای پیشین در اصول دارد، اصطلاح

«مباحث الفاظ» را به کار برده و می‌فرماید:

«ما می‌خواهیم اندک اندک، دانشجو را توانا سازیم که

بتواند به کتابهای علمی اصولی موجود مراجعه کند و آنها

را دریابد، و این کار، جز به این صورت ممکن نیست که با

زبانی سخن بگوییم که با زبان آن کتابها و اصطلاحات آنها

نزدیک باشد. مادر «الحلقات الثلاث» مطالب اصولی را با

همان اصطلاحات مورد استفاده کتابهای یاد شده به کار

برده‌ایم. هرچند آن اصطلاحات، در ترکیب لفظی خود

اشتباهاتی دارند.» (۳۳)

مثلاً اگر در کتابهای فرهنگ لغت به واژه «لفظ مراجعه

کنید، می‌بینید که به معنای «سخن» است نه نوشتار؛ چرا که

در اصل به معنای «تیراندازی» و «پرتاب کردن»، است.

چنانکه می‌گویند:

«لفظ النواة» (هسته را انداخت) «لفظ الشيء من فمه» (چیزی را از دهانش به بیرون انداخت) و آن چیز پرتاب شده، لفاظه است و لفظ در اصل، مصدر است.»<sup>(۳۴)</sup>

اصولی، آن‌گاه که در «مباحث الفاظ» سخنی می‌گوید، می‌خواهد متون شرعی (religious texts) را بررسی کند و دلالتها و ادله‌گفتاری و نوشتاری آنها را با آنچه بدان‌ها مرتبط است، از نظر سند و روایت و علوم دیگر بررسی کند؛ چراکه ظهور دلالت این متون و حجّت آنها را مانند «سنگهای گرانها» بلکه گرانیهاتر از آنها می‌داند. این ظاهر در دلالت، همان «حجت اصولی و فقیه» است که آن را در اصطلاح «حجیت ظواهر» در متون دینی و متون دیگر می‌نامند، و نصّ قرآن و سنت همان است که ظاهر الفاظ آنها می‌رساند. دوزی خاورشناس هلندی در «تکملة المعجمات العربية» به زبانهای عربی و فرانسه آورده است: نصّ همان حدیث صحیح است که صحابه آن را شناخته و روایت کرده‌اند و حدیث متواتر و... و فلانی در نصّ سخن خود گفت یعنی آن را به‌گوشه‌اش رساند، و از همین قبیل است نصّ حدیث شریف، یعنی با سند آن را تا پیامبر (ص) برسانیم و نصّ قرآن مجید، یعنی نقل آن از راه روایات مستند تا قاریان معتبر... و از دیگر شواهد کاربرد کلمه نصوص آن است که در «اساس البلاغه» زمخشری آمده است:

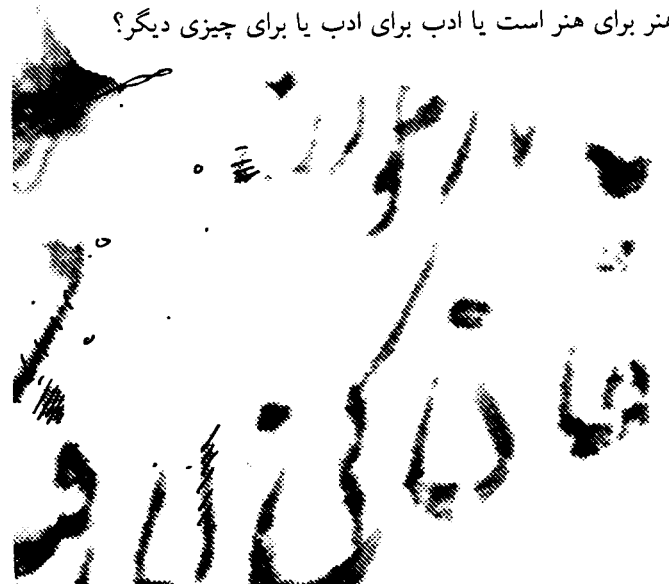
«الغواتم بالفصوص والاحکام بالنصوص»<sup>(۳۵)</sup>

(انگشت به نگین ارزش پیدا می‌کند و حکم شرعی با نصّ.)

رسیدن به احکام شرعی، تنها از راه بررسی گفتاری و نوشتاری این نصوص است و همه آنچه در اصطلاح به عنوان «مباحث الفاظ»، «مباحث عقلی»، «حجیت ظهور»، «تعادل و تراجیح» و موضوعات مانند آنهاست، در نظر آنها در «راه رسیدن به حکم شرعی» قرار دارند که فقیه به آنها می‌رسد و صاحب فتوا با استناد به این بحثها و قواعد، به صدور فتوا می‌پردازد.

در واقع، «علم اصول»، طریق است و نه تنها در خدمت

فقه و فقیه، بلکه چنانکه شهید صدر در نوشته‌ها و درسهایش می‌فرماید «منطق فقه» است. بنابراین، همانند ابزاری برای اوست، چنانکه علوم ابزار دیگری نیز وجود دارد. هرچند برخی درباره اینکۀ مثلاً «منطق» ابزار فلسفه باشد، جای سؤال می‌بینند و می‌گویند «منطق» که خود «اندیشه» است، چگونه ابزار «اندیشه» قرار می‌گیرد؟ زیرا ارسطو منطق را یک «علم نظری» می‌شناسد و نام «آلت»<sup>(۳۶)</sup> بر آن نهاده است. و به گمان قوی، تعریف منطق، به عنوان آلت، در سخن شارحان و مفسران و کسانی که آن را ترجمه لفظی کرده‌اند، آمده است. آنان واژه ارگانون (organon) را که از آن ابزار و ابزاری بودن (organic) فهمیده می‌شود، در برخی جمله‌ها و مسیرهای دلالتی به کار برده‌اند و از همین جا بوده که عرب منطق را چنان تعریف کرده‌اند، و آن را یک قانون ابزاری دانسته‌اند که مراعات آن، ذهن را از خطای اندیشه ننگه می‌دارد. پس یک علم عملی ابزاری است، چنانکه حکمت، یک علم نظری غیر ابزاری است. در این صورت، تعریف شهید صدر برای علم اصول که آن را «منطق فقه» می‌داند، تفسیرهای گوناگونی پیدا می‌کند؛ زیرا منطق از این نظر علم اندیشه درست است، و نه یک ابزار تنها، بلکه «اوج اندیشه» و هدف آن<sup>(۳۷)</sup> است چنانکه همین نام را بر یکی از کتابهای نخستین خود نهاده، بلکه هدف نهایی و بسیار بزرگی است که بررسی اندیشه درست را در بر دارد نه تنها قانونگذاری برای آن. یعنی منطق، اندیشه درست است که خود هدف اصلی است، و نه ابزاری که با آن به اندیشه استوار برسیم. ما نمی‌خواهیم درباره مسائل مشهور سخن را تکرار کنیم که آیا علم برای علم خوانده می‌شود یا هنر برای هنر است یا ادب برای ادب یا برای چیزی دیگر؟



علم «اصول فقه» چگونه می‌تواند، تنها ابزار فقه باشد؛ زیرا مشهور است که این علم «راه» و «ابزار» است و نه هدف، و چگونه اصول یک علم می‌تواند از آن بیرون باشد یا شاید این مناقشه و مناقشات دیگر بتواند سخن ما را روشن کند که همواره بر «تعریف معانی اصطلاحات و نوسازی» آنها از نظرگاه توحیدی پافشاری می‌کنیم تا به روش‌تر شدن منظور آنها کمک کنیم؛ زیرا اصطلاحات و کلمات گاهی در یک زبان با دلالتی خاص به کار می‌روند و هنگامی که ترجمه می‌شوند، دلالت دیگری دارند. یا همان اصطلاح در یک «مکتب» فکری، مفهوم ویژه‌ای دارد و در مکتب دیگر، مفهومی دیگر.

در اینجاست که هرمنوتیک (hermeneutics) نقش مهمی در اشاره به امکان وجود اصطلاحات و واژه‌ها و ترکیب‌هایی با تفسیرهای مختلف بر حسب فرهنگ مفسر (interpreter) و مکتب او، توانایی مترجم در فهم «نصوص» و قدرت او در روش‌شناسی زبانها، ادبیات، هنرها و موضوعات مورد بحث دارد. به ویژه که ما معتقدیم در فروع، اصول ثابتی داریم.

پس از آنکه دانستیم زبان، در دو مصداق اصلی نمود دارد: یکی «الفاظ» یعنی سیستم صوتی زبانی (Phonological) و دیگری «نوشتار» یعنی سیستم زبانی

(Writing system)، ناگزیریم در اینجا اشاره‌ای به بحث‌های دیگر مرتبط به موضوع داشته باشیم که تفسیر و فهم آنها در مکتب‌های گوناگون، متفاوت است، و نظریات زبانی و شیوه‌ها نیز بر آن تأثیر دارد. از جمله اینکه، آیا زبان در واژه‌ها و ترکیب‌های خود همگی برای حقیقت وضع شده‌اند، یا مجاز؟ واضح آنها کیست؟ فرد است یا جامعه؟ آیا زبانی می‌تواند بدون یک قوم که با آن تکلم کند، وجود داشته باشد؟ فرضیات و نظریات پیدایش زبان بشری کدامند؟ چگونه باید به بررسی آنها پرداخت؟

در زبان‌شناسی نوین شرط است که «علمی بودن» این بررسی‌ها رعایت شود؛ زیرا در تعریف آن آمده است (linguistics is a scientific study of language) مقصود از علمی بودن (scientific) در مکاتب مختلف چیست؟ و مسائل و مشکلات دیگری که نمی‌خواهیم بحث را درباره آنها به درازا بکشیم. حال آنکه همه آنها اهمیت «تعریف» و



«نوسازی» را در معانی و مبانی نشان می‌دهند، و از همین جاست که «علم اصطلاحات» (terminology) در عربی و انگلیسی تعریف ویژه‌ای دارد.

به عنوان یک نمونه ساده در زمینه گسترش مسائل «زبان‌شناسی نوین» و اختلافات فراوان در موضوعات و تفاسیر آن، این سؤالها مطرح است: آیا گفتار بیشتر از نوشتار بوده یا نوشتار پیش از گفتار؟ در عرف زبان‌شناسی می‌گویند زبان گفتاری پیشینه بیشتری دارد، و استدلال آنها این است که کودکان نخست به زبان می‌آیند و سپس نوشتن را فرا می‌گیرند، و گفتار، آسانتر و کم‌خرج‌تر و رساتر است؛ زیرا بی‌آنکه به قلم و کاغذ نیازی باشد، یا نور و شرایط دیگر را بخواهد، مقصود را می‌رساند.

عارفان می‌گویند نوشتار، پیش از گفتار است، و همه چیز نخست در لوح محفوظ تقدیر و «مکتوب» شده است، و هرچه بر پیشانی نوشته شده، ناگزیر به چشم دیده می‌شود، و در فارسی نیز آن را «سرنوشت» می‌خوانند، و معمولاً نوشتار بهتر مطلب را می‌رساند؛ زیرا پس از اندیشه و پختگی و درنگ و مراجعه به فکر و پردازش، صادر می‌شود و در آن می‌توان جمله‌های طولانی و عبارتهای پیچیده یا بلند بلاغی به کار برد تا جایی که خواننده به چندین بار مراجعه نیاز داشته باشد. به ویژه در قرآن کریم، چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید مانند رودی خروشان همواره تجدیدپذیر است و معانی تازه‌ای برمی‌آورد که درخشش آنها پایان ندارد و چراغش کم فروغ نمی‌گردد. و در هر روزگار می‌توان از نصوص آن فهم و درک تازه‌ای به دست آورد که مناسب زمان و مکان باشد، و از همین جاست که تأکید شده است، قرآن، همواره خوانده شود، و همگان آن را بخوانند؛ زیرا فهم آنها با هم متفاوت است.

«إِنَّهُ قُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»

آری حقایق درونی آن را جز پاکان (به معنای عرفانی و معرفتی) به دست نمی‌آورند، و نوشتار آن را جز کسانی که غسل و وضو (به معنی فقهی شرعی) دارند، دست نمی‌زنند. در اینجا بسیاری از زبانها - نزدیک به ۲۰۰۰ زبان - هستند که وجود نوشتاری ندارند. الفبا (alphabetical) برای

آنها ساخته نشده و به شیوه زبان شناسان نوشته می‌شوند. در نظر عارفان، وجود کتبی در «عالم امر»، یا «ذَرّ» یا «صادر اول»، پیش از همه چیز است. قلم و وجود کتبی بسی پیشتر است و گاهی آن را وجود اول در عالم امکان و آن را با تعبیر دیگری نظیر «نور»، «عقل»، «علم» و مانند آن می‌خوانند. قلم را که ابزار نگارش تکوینی و شرعی است، با لوح (Logy) یعنی جای نگارش که جز با نور و روشنی خوانده نمی‌شود، همراه می‌دانند. «مقوله نوری» همان مقوله تشکیکی است که در زبان فلاسفه و متکلمان آمده است. حقیقت نور، چیزی است که خود آشکار و آشکارکننده دیگران است. در اینجا سزاوار است به رابطه میان «نور» با بیان و روشنی و رابطه زبان با لغت «light» (نور) از نظر صوتی و دلالتی به معنای نور توحیدی اشاره شود. چنانکه وجود قرآنی را با معنای نورانی در عالم انوار به «لوح محفوظ» تعبیر کرده‌اند، و گاهی «کتاب مکنون» خوانده‌اند که حقایق آن را جز معصومان و پاکان لمس نمی‌کنند. قرآن از آن عوالم مجرد به چارچوب زبان عربی در آمده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»

مقصود از عربی چیست؟ آیا زبان مردم حضرت پیامبر (ص) است و اینکه با زبان قریش نازل شده، چنانکه در برخی روایات آمده است؟ یا اینکه عربی بودن به معنای روشنی و گویایی مطلق است، چنانکه ما از نظر توحیدی بدان اشاره می‌کنیم؟ و اینکه قرآن را «عربی مبین» خوانده است و بیان آن را محکم شمرده و هر کس فطرت سالم داشته باشد، معنای آن را می‌فهمد و احکام منطقی و درست آن را می‌پذیرد و در واقع می‌توان متشابه آن را به محکم باز گرداند و همه آیات آن، «محکم» و «حکیم» هستند و دیگر تفسیرها، تأویلهای، سؤالها و پاسخها، همه گویای همان اصل توحیدی ماست. پس از آنکه دانستیم که علم زبان‌شناسی نوین (linguistics)، گفتار را پیش از نوشتار می‌داند، و دلایل ویژه‌ای نیز دارد که جای مطالعه و بحث در آنها فراوان است، این نیز گفته می‌شود که زبان بدون جامعه و اجتماعی که در آن ابزار تفاهم باشد، پدید نمی‌آید. زبان وسیله ارتباط و رسانیدن (communicative) است، انسان برای فهمیدن و



فهماندن و درک و مشاوره به آن نیازمند است؛ زیرا «حیوان ناطق» (speaking animal) و «حیوان اجتماعی» (social animal) است و ناگزیر این زبان از جای ویژه‌ای پدید آمده است. آنجا کجاست؟

زبان‌شناسی نوین، فرضیات و نظریات گوناگونی را درباره پیدایش زبان (origin of language) به عنوان مقدمه‌ای برای بررسی و بحث درباره آن و طرح فرضیه اصل دینی (divine source) دارد که متأسفانه کاملاً جانبدارانه در مخالفت با این سخن می‌گوید؛ زیرا اندیشه فلسفی غربی بر آن حاکم است و همچنین نظریه تقلید افلاطون (onomatopic) و فرضیه اصل طبیعی (natural source) و فرضیات دیگر را مطرح می‌کند که درباره تعداد اندکی از واژه‌ها قابل تطبیق است و فرضیه نمونه‌های اشاره با اصوات (oral/natural source) نیز تنها بر دسته‌ای از کلمات درست می‌آید، و در نظریات علمی و مادی خود که می‌خواهد همه چیز را زیر ذره بین ساده بیابد، بسیار غلو می‌کند. تا آنجا که نظر کلی جهانی معروف به (universal) را که نخستین بار چومسکی (Chomsky) آنها را آشکار ساخت، همچنان رنگ مادی و علمی و تجربی دارد. به خلاف نظر توحیدی و مجرد ما که با طبیعت محض زبان سازگار است.

### هرمنوتیک زبانی توحیدی

در میان اصول و پایه‌های متعدد و گوناگونی که مورد اشاره قرار گرفت، می‌توان بر یک اصل توحیدی پافشاری کرد که زبان، واژه‌ها و ترکیبهای آن را با «هرمنوتیک توحیدی» ویژه‌ای توصیف می‌کند، و ما همواره آنها را در مقالات و بحثهای خود مطرح کرده‌ایم و امیدواریم که از نظر عرفانی و شناختی زبان و مباحث آن را یا بهتر بگوییم و یا به گفته اصولیون مباحث الفاظ را به کمال برسانیم؛ زیرا به نظر ما این مسأله با دیگر نظریات زبانی تناقض و تعارض اصیل ندارد، بلکه همه آنها را در خود جمع می‌کند و زیر پوشش یک اصل درمی‌آورد و نگرشی گزینشی و فراگیر (elective) به آنها دارد، بلکه با یک نگرش عرفانی فراگیر،

زبان را همان نیروی بیان زبانی (linguistic competence) می‌داند که از طرف خدای رحمان به انسان داده شد، و در گفتار قرآنی نیز آمده است:

«الرحمن علّم القرآن خلق الانسان علّمه البيان» الرحمن/۱-۴

و این همان نیروی نطق در منطق است که انسان را از حیوانات دیگر جدا کرده و حتی از فرشتگان که علم اسماء را نیاموخته‌اند برتر ساخته و این قدرت نامگذاری اشیاء با صداهای مناسب و دلالت‌های واقعی توحیدی از کلمه رحمن (rhyming) است که بر نظم و هماهنگی فراگیر دلالت دارد؛ زیرا هنگامی که «بسم الله» را با این نگرش توحیدی ترجمه کنیم

«by sign of Allah all rhyming all rhythm»

این نیروی بخشیده شده به بشر ویژه اوست و او را بر قواعد گفتار و منطق بشری و قوانین حاکم بر آن که انسجام توحیدی را الهام می‌کند، توانا می‌سازد و میان دال و مدلول یک نسبت مناسب توحیدی پدید می‌آورد که گاهی برابر پژوهشگران آشکار می‌شود. یا آنکه میان دال و مدلول تناسب و ارتباطی نیست. پس انتخاب این دال (signifier) برای این مدلول (signified) یک ترجیح بلامرجح است، که عقلاً پذیرفتنی نیست. ما این نسبت و رابطه میان دال و مدلول با دلالت توحیدی را (Unitheical sign) می‌نامیم.

این مناسبت در همه زبانها که ما آنها را لهجه‌هایی (dialects) در برابر یک زبان مشترک می‌دانیم، وجود دارد و ما می‌کوشیم آن را کشف کنیم و با شیوه زبانی معروف (discovery procedure) یا «کفرزایی» در فارسی و «کشف الغطاء» در عربی معنای توحیدی را باز نماییم؛ زیرا هر واضعی هرکه و هرجا باشد، ناگزیر باید در نامگذاری یا وضع، نکته‌ای را در نظر داشته باشد که نامگذاری او بیهوده نباشد. و همین اعتبار ذهنی (thinking) و نامگذاری بر پایه اصول ویژه آن، الهام خداوندی است که می‌فرماید:

«وعلم آدم الاسماء كلها»

آدم بودن انسان، همان است که او را به گفته منطقیان حیوان ناطق (speaking animal) ساخته است. هرچند با این تفسیر دیگر او را حیوان نمی‌دانیم، ولی می‌کوشیم، نیروی

ولی با همان تفسیر توحیدی پیشین ما که:

«والارض وضعها للأنام»

یعنی خدای متعال زمین را برای مردم آماده کرد تا در آن زندگی کنند و «بیان» را فراهم کرد تا تفاهم داشته باشند و اگر بخواهیم اندیشه «وضع» از طرف انسان را به صورت «جبر و تفویض» پیاده کنیم - که امام علی (ع) با شیوه‌ای عقلی و کلامی چنین کرد - باید پرسید: آیا انسان بدون خدا وضع را انجام داده است؟ یا با خدا انجام داده است؟ یا خدا وضع کرده است؟

اگر بگویید بدون خدا، این کفر و باطل است؛ زیرا هرچند بشر مختار است، ولی به هیچ وجه از خدا مستقل نیست.

و اگر بگویید با خدا، این شرک بزرگی است، و قرآن می‌فرماید:

«کل شیء عنده بمیزان»

«وکل شیء عنده بمقدار»

«والارض وضعها للأنام»

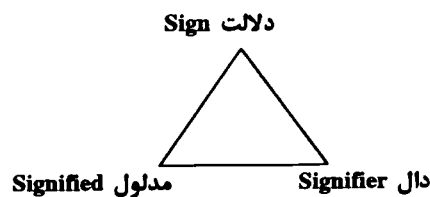
اگر بگویید خدا وضع کرده است، این درست است. یعنی با راهنمایی خدا و دانش و آموزش او در پرتو اسماء حسنی و امثال علیا و کلمات تامات چنین کاری انجام شده است. در تعریف عرفانی توحیدی، همه وجود، کلمات خدا و اسمای حسنی او هستند و هر اسمی دلالت توحیدی دارد و دارای اثر جدی در وجود است به شرط آنکه اتصاف امکانی به آن دلالت داشته باشد و خواننده، دو کتاب تکوین و تشریح را درست خوانده باشد و با نگاه توحیدی درست به آنها بنگرد و قرآن کریم را فرا گرفته باشد:

«و لو أن قرأنا سیرت به الجبال او قطعتم به الارض او کلم به الموتی»

پس با یک قرائت آگاهانه و مؤثر در هر آیه به ویژه «بسم الله» که در آغاز سوره‌ها با دلالتی توحیدی می‌آید، انسان می‌تواند در هر چیز اثر بگذارد و در وجود آنگونه که بخواهد با اجازه خدا تصرف کند و این کارها نیز برپایه قانون فراگیر علّت و معلول حتی در هنگام صدور معجزات انجام می‌شود.

نطق را دریابیم. هرچند می‌گویند در اصطلاح، کشمکش نیست، تا آنجا که ما فهمیده‌ایم به نطق یا عقل و اندیشه سر و کار دارد، عقل مجرد است، علم نیز بدان مرتبط است و حضور یک مجرّد در برابر مجرّد دیگر است. پس درمی‌یابیم که این نیروی نطق مجرد است، و مجرد نمی‌تواند با اندازه‌گیرهای مادی سنجیده شود، مگر از راه دو نمود خود یعنی سخن و نوشتار که دو روی یک سکه (two faces of one coin) هستند و از آنجا که بحث درباره زبان و دو چهره آن جز با زبان - که ویژگی انسان و بلکه فصل‌جداکننده او (distinctive feature) است - امکان ندارد، پس بحث باید درباره انسان و زبان باشد؛ زیرا انسان است که درباره انسان کاوش می‌کند و با زبان می‌خواهد درباره زبان کاوش کند. به عکس امور و موضوعات گوناگونی که انسان درباره آنها بحث می‌کند.

زیانشناس در اینجا اصولی را پیشنهاد می‌کند که درباره «واضع» جستجو نکند، و کوشش خود و جستجوگران دیگر را درباره نکات مهمتری به کار برد که خود «وضع»، «موضوع» و «موضوع‌له» است، بلکه حتی پیشنهاد می‌کند که اصطلاح «وضع» را به «دلالت» (sign) تغییر دهد و درباره پیدایش آن و پیدایش اسم و دال (signifier) و مدلول (signified) کاوش کند. پس بررسی ما بر یک مثلث استوار است نه مربع.



هنگامی که اصولی درباره واضع سخن می‌گوید و بیهوده نظریات بسیاری درباره او می‌دهد و سرانجام به مسأله تعیین می‌رسد، و می‌گوید زبان عربی را «یعرابین قحطان» و زبان فارسی را فلان و ترکی را بهمان، پدید آورده است و یا می‌گوید کاربرد فراوان به وضع تعیینی انجامیده است و این کار را نیز فرد یا افرادی در آغاز انجام داده‌اند، باید پرسید این فرد یا گروه که بودند؟ گروه‌های آنها کجا بوده؟ و در کجا جمع شدند تا وضع را انجام دهند؟ و اگر ناگزیریم، باید بگوییم واضع راستین هر چیزی خدای متعال است،



در پایان، می‌گوییم: همه اینها بستگی به آن دارد که خواننده در چه پایه‌ای از علم و تقوا باشد؟ و در چه حالت معرفتی به سر برد؟ و تا چه حد به خدا اطمینان و اعتماد داشته باشد و خلاصه اینکه انسان کامل خلیفه مطلق خدا در زمین است که همه نامها را با تفسیر توحیدی به او آموخته است:

و فی کل شیء له آیه تدلّ علی انه واحد

### بسم الله بهترین مثال توحیدی

پیش از آنکه نگرش توحیدی خود را درباره بسم‌الله بیان کنیم برای پایان بحث به این نکته اشاره می‌کنیم که در این مقاله تا آنجا که توانستیم واژه‌ها و اصطلاحات را با معادلهای توحیدی پیشنهادی آنها به صورت آشکار و پنهان به کار بردیم؛ زیرا در این مقاله فرصت استدلال لغوی و زبانی نبود.

واژه «باء» با دلالت‌های گوناگون از آغاز و شروع با کمک خواستن و ابزاری بودن در بیشتر زبانهای شرقی و همچنین واژه‌های معادل آن در زبانهای عربی مشترک است. مثلاً کلمه «by» که در صورت و دلالت با آن شباهت کامل دارد.

واژه «اسم» با دلالت‌های مختلف بر نشانه، علامت، بلندی و معانی دیگر هم در صورت و هم در دلالت در زبانهای مختلف شباهت دارد که کلمه پیشنهادی (sign) یا نشان است که کلمات دالّ (signifier) و مدلول (signified) از آن گرفته شده است. و از نظر صوت و دلالت در اغلب زبانهای شرقی و غربی با ملاحظه تبدل‌های فونموتیک که در اینکه گفته (phonemotic) تبدل‌های سماتیک (semantic) مقاله آمد، شباهت دارد. از جمله می‌شود گفت که «اسم» دلالت بر بلندی دارد؛ زیرا علامت است و علامت همیشه بالای معلوم گذاشته می‌شود و سماء (آسمان) بالاتر از زمین است، هرچه بالاتر از شما باشد (سماء) نامیده نام دارد و (sky) می‌شود «و بالنجم هم یهتدون» و «شمس» (خورشید) که در آسمان است (sun) که نشانه آشکار آن است و منظومه آسمان، شمسی است (solar system) و (son) فرزند پدر است و نشانه او پس از وی و (زاده) در فارسی و کُردی و

دیگر زبانهای هند و اروپایی همین معنا را می‌رساند. علاماتی که فرستاده می‌فرستد (sender) رسول و مرسل (saint) می‌شود که در زبانهای جدا شده از لاتین به معنای سید و آفاست. و به ویژه در اصطلاحات دینی چنین معنایی را می‌رساند.

واژه «الله» نامی است که دارنده همه صفات کمال و معادل آل در آغاز کلمه (all) در دلالت کلامی است. می‌توان آن را بر همه نامهای خداوند تطبیق کرد که تجلی ویژه آن را در کلمه «ال» (all) می‌رساند. واژه all-rhyming همان رحمان، و all-rhythm همان رحیم است.

اگر وجود را یک قصیده شعر عرفانی بدانیم، قافیه آن rhyming در همه ابیات می‌آید و همه اوزان و صداها را یکی می‌سازد، و درست مانند دلالت «رزق» و «رزاق» است که همه مخلوقات را روزی می‌دهد به عکس رحیم rhythm که تنها بخشش او به مؤمنان بر پایه شایستگی و حق آنها بر پایه درجات علم و ایمان آنها را می‌رساند

«یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اتوا العلم درجات»

پس هرکس درجه و وزن و اعتباری در دریافت‌های معنوی و ارزاق عرفانی دارد، به عکس ارزاق عادی که رحمانیت (rhyming) همه را در بر می‌گیرد و ارزاق معنوی، رحیمی (rhythm) است. از همین جاست که گفته‌اند رحمت رحمانی، فراگیر و عمومی و رحمت رحیمی خاص و ویژه مؤمنان است.

چکیده بحث این که وجود در معنای شاعرانه و عارفانه خود قصیده شعر و قاصد و مقصودی است که برای دلالت، دارای این اصوات دل‌انگیز و واژه‌های دل‌ریا است که «بسم الله» همه را یکی می‌کند.

بسم الله الرحمن الرحيم

by sign of Allah All-rhyming All-rhythm



## پی‌نوشتها:

- ۱- برای شرح و توضیح بیشتر این مطلب ر.ک: علم اللغة التوحیدی، ص ۱۵ به بعد (نظریات فی علم اللغة الحدیث، تهران، ۱۹۹۷ م.)
- ۲- ر.ک: متن همین مقاله تحت عنوان «چارچوب بحث»
- ۳- مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۴۲۷، و راز آن گسترش در گوینده است نه در گفتار.
- ۴- ر.ک: معانی واژه scripture در فرهنگ cassell، تحت عنوان: The books of the old and new Testament: Holyscripture.
- ۵- ر.ک: مقاله ما درباره ترجمه در سایه نظریه توحیدی در مجله التوحید، شماره ۴۳، ص ۱۲۶، تهران ۱۹۸۹ م.
- ۶- ر.ک: کتاب شهید صدر با همین نام.
- ۷- ر.ک: فرهنگ انگلیسی کاسل "cassell"، واژه hermenutics ص ۵۴۸.
- ۸- المیزان، ص ۱۰
- ۹- ر.ک: علم اللغة التوحیدی، ص ۱۸.
- ۱۰- ر.ک: مجله «قضايا اسلامية معاصرة»، شماره ۶، در موضوعات مختلف.
- ۱۱- ر.ک: مجله «قضايا اسلامية معاصرة»، شماره ۶، ص ۱۳۴.
- ۱۲- ر.ک: «دروس فی علم الاصول» ج ۱ ص ۳۳۳ چاپ قم ۱۴۱۰ هـ.
- ۱۳- ر.ک: امالی «الهادی»، ص ۳۰.
- ۱۴- همان، ص ۲۵۴.
- ۱۵- همان، صص ۲۲۸-۲۲۹.
- ۱۶- ر.ک: مقدمه کتاب «تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام» سيد حسن صدر.
- ۱۷- ر.ک: تقررات مرحوم استاد و پدر ما در امالی الهادی، ص ۲۵۴، چاپ بیروت، ۱۹۷۵. ما این کتاب را در زمان زندگی ایشان گردآوری کردیم و به نام ایشان (سيد هادی الحسينی التبریزی) به چاپ رساندیم.
- ۱۸- عاملی، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۶۵، دارالتعارف، بیروت.
- ۱۹- امالی الهادی، ص ۱۲۹، و در برخی روایات آمده است: «و آنها حجت من بر شما».
- ۲۰- همان، ص ۳۰.
- ۲۱- این جمله و مانند آن در آغاز «رساله‌های عملی» مجتهدین مرجع با امضای آنها می‌آید.
- ۲۲- در تهذیب الخواص نوشته ابن منظور در ماده «خطا» آمده است، که ما آن را به عنوان یک لفت‌نامه انتقادی با یک مقدمه مفصل و مطالعات تطبیعی برای رسیدن به درجه دکتری از دانشگاه سنت اندروز بریتانیا مورد تحقیق قرار دادیم. علی علیه السلام نیز همین را در نظر داشته که می‌فرماید: اگر قاضی تلاش خود را به کار برد ولی اشتباه کند، یک پاداش دارد.
- ۲۳- امالی هادی، ص ۲۴۶.
- ۲۴- ر.ک: کتابهای «المعالم الجديدة» و «دروس فی علم الاصول» نوشته شهید صدر به ویژه بخشهای پیشگفتار. تا از این راه به نقدها و ارزشیابی‌های شهید صدر پی ببرید.
- ۲۵- ر.ک: مقدمه این دو کتاب و انگیزه تألیف آنها.
- ۲۶- همان.
- ۲۷- شهید صدر، دروس فی علم الاصول ص ۱۹.
- ۲۸- مظفر، اصول الفقه، ص ۱، به منزله طرزه کتاب.
- ۲۹- سيد شیرازی، اصول، مباحث الفاظ، ج ۱، صص ۱۶-۱۷.
- ۳۰- دیوان الشریف الرضی، ج ۲ ص ۱۰۷.
- ۳۱- شیخ مظفر، اصول الفقه، ج ۱ ص ۸.
- ۳۲- شهید صدر، دروس فی علم الاصول، ج ۱، ص ۲۷.
- ۳۳- همان، ص ۳۳.
- ۳۴- رازی، مختار الصحاح، ماده لفظ، ص ۶۰۱، چاپ دارالعلم، بیروت.
- ۳۵- دکتر الحسینی، دراسات و تحقیقات، صص ۱۰۵-۱۰۶، دارالترتات الاسلامیة، بیروت، ۱۹۷۴ م.
- ۳۶- بدوی، المنطق الصوری، ص ۱۸، قم، ۱۳۶۸ هـ.
- ۳۷- همان، ص ۱۹.

